



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۷	تاریخ	۱۴۰۳/۱۰/۲۹
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	دلیل سوم: استدلال به سیره				
عنوان ۵	استدلال به سیره بین موالی و عبید عرفی				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل مباحث گذشته

در مباحث گذشته، پس از بیان انواع ثبوتی سیره، متذکر شدیم که از میان آن انواع هفت گانه، دو نوع در ارتباط با حجیت خبر واحد قابل استدلال است. در ادامه، به بررسی این دو نوع سیره می پردازیم:

نوع اول: سیره بین موالی و عبید عرفی

در این سیره، گفته می شود که عرف عقلا بر این باور است که بنابر خبر واحد، مولا بر عبد و عبد بر مولا، در مسائل مختلف، استناد و احتجاج می کنند. به این معنا که: اگر مولا از طریق خبر واحد، تکلیفی الزامی را به عبد ابلاغ نماید، و عبد از انجام آن تخلف کند، عقلا او را مستحق مذمت و عقاب مولا می دانند. از سوی دیگر، اگر خبر واحدی به عبد برسد مبنی بر اینکه مولا تکلیفی الزامی ندارد، و عبد بر اساس آن خبر، عمل کند، در حالی که در واقع، مولا تکلیف الزامی داشته باشد، عقلا عبد را معذور دانسته و مستحق عقاب مولا نمی دانند. این رویه، در بین موالی و عبید عرفی جاری است.

آن وقت گفته می شود همین رویه، بین مولای حقیقی و مکلفین (عبید حقیقی) نیز جریان دارد. به این صورت که اگر مولای حقیقی تکلیفی داشته باشد و خبر واحدی، تکلیف الزامی مولا را به عبد برساند، عقلا می گویند اگر عبد، تکلیف الزامی را امتثال نکند، مستحق عقاب مولای حقیقی خواهد بود. از طرف دیگر، اگر خبر واحدی خبر بیاورد که مولا در یک مورد، تکلیف الزامی ندارد، یا ترخیصی صادر کرده است و عبد بر اساس آن خبر واحد عمل کند و آن تکلیف الزامی محتمل را انجام ندهد، در چنین حالتی، عقلا عبد را مستحق عقاب نمی دانند؛ اگرچه در واقع، تکلیف الزامی وجود داشته و عبد در نتیجه عمل به این خبر واحد مفید ترخیص، از امتثال تکلیف مولا باز مانده باشد.

این خلاصه تقریب به استدلال به این نوع سیره عقلایی بود. این یک سیره عقلاییه است که گفته شد می توان به آن در مانحن فیه استدلال کرد.

نوع دوم: سیره عقلاییه در عمل به خبر واحد در موارد جلب منفعت و دفع مضره

در این نوع سیره، اگر خبر واحدی به کسی خبر دهد که اگر این کار را انجام دهی، منفعت بزرگی به دست خواهی آورد، عقلاً به این خبر عمل می‌کنند و اگر کسی به این خبر واحد عمل نکند و آن منفعت بزرگ از دست او برود، او را مذمت و ملامت می‌کنند که چرا به آن خبر عمل نکرده است.

همچنین، اگر یک مضره محتمله وجود داشته باشد و خبر واحدی بگوید که اگر از این راه بروی، مضره وجود دارد، یا اگر این کار را انجام دهی، ضرر و مضره قابل اعتنائی وجود دارد، اگر کسی به این خبر عمل نکند و در مضره بیفتد، عقلاً او را مذمت می‌کنند که چرا به آن خبر عمل نکردی. چنین رفتاری گویا کاشف از این است که عقلاً، خبر واحد را تعبداً حجت می‌دانند؛ یعنی حتی اگر خبر واحد علم‌آور نباشد. هنگامی که خبر واحدی خبر داد در موارد جلب منفعت، قرار عقلاً و سیره عقلاً بر این است که بر این خبر واحد ترتیب اثر بدهند؛ اگرچه آن خبر واحد، علم‌آور نباشد؛ این معنای این مطلب است که عقلاً، تعبداً به خبر واحد در جلب منفعت و دفع مضره عمل می‌کنند.

این دو نوع سیره، قابل احتجاج است. در اینجا دیگر بیانات بزرگان، مانند محقق خویی و استاد بزرگوار شهید صدر، را بیان نمی‌کنیم؛ زیرا آنان بیان‌های دیگری دارند. به سبب اجتناب از تطویل، متعرض بیان آنان نمی‌شویم و معتقدیم این بیانی که ارائه شد، بیان اجماع و اکمل و بدون ایراد است. اکنون، به بررسی این دو نوع سیره می‌پردازیم:

استدلال به سیره بین موالی و عبید عرفی

اینکه چگونه سیره بین موالی و عبید می‌تواند کاشف از حجیت خبر واحد باشد، احتیاج به تقریب دارد؛ جدای از اینکه چنین سیره‌ای اثبات می‌شود یا خیر.

طرح این سوال از آن روست که در بیانات استاد شهید صدر رحمته الله علیه و برخی بزرگان دیگر، این شبهه مطرح شده که ما نمی‌توانیم به سیره بین موالی و عبید عرفی تمسک کنیم؛ زیرا بحث ما در حجیت بین رابطه بین مولا و عبید حقیقی است که خدای متعال است و بین مولای عرفی و بین مولای حقیقی، تفاوت وجود داد. اینکه سیره عقلاً در رابطه بین مولا و عبید عرفی چنین باشد، نمی‌تواند کاشف از این باشد که رابطه بین مولا و عبید حقیقی نیز همین است.

این، شبهه‌ای است که در پی دفع آن هستیم. در ادامه، ضمن رفع این شبهه، به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که چگونه می‌توان از این سیره - با فرض اثبات این سیره، رضایت، تأیید، و تقریر شارع را به دست آورد؟

نکته سیره بین موالی و عبید

در محل خود گفته شده، و بزرگان - مخصوصاً استاد شهید صدر رحمته الله علیه - نیز تأیید کرده‌اند، که سیره‌های عقلاییه، یک امر کورکورانه و بدون پشتوانه نیست؛ بلکه ریشه در یک نکته عقلایی دارد. به عبارت دیگر، وقتی سیره عقلایی در یک امر مستقر می‌شود، حتماً ملاک و دلیلی دارد و باید پرسید: چرا این سیره بر این کار مستقر شده است؟

نکته ای که در سیره عقلایی بین موالی و عبید وجود دارد - که به واسطه آن، اخبار واحد را حجت می دانند، خواه از مولا بر عبد، خواه از عبد بر مولا، حقی است که برای مولا بر عبد ثابت است به نام حق اطاعت و اینکه این حق اطاعت در موالی و عبید عرفی، یک حق اطاعت محدود به عدم مجیء خبر واحد بر عدم تکلیف الزامی است. توضیح اینکه:

مردمی که به مولوریت مولا اقرار دارند، - چه بر مبنای صحیح، چه غیر صحیح - یعنی برای او نسبت به عبد، حق اطاعت قائل اند؛ یعنی می گویند او حق دارد دستور بدهد و اگر دستور داد، حق اوست که عبد اطاعتش کند. این است معنای حق مولوریت. نکته سیره در همین جاست.

بر این اساس، اگر خبر واحد از تکلیف الزامی خبر دهد، حق الطاعة اقتضا می کند که عبد از آن تبعیت کند و چنانچه از انجام آن تخلف نماید، مستحق عقاب خواهد بود. این استحقاق عقاب، کاشف از حجیت خبر است. از طرف دیگر، اگر خبر واحدی به عبد خبر دهد که مولا در اینجا تکلیف الزامی ندارد، اما در واقع، مولا تکلیف الزامی داشته باشد، چون خبر واحد خبر داد که اینجا مولا تکلیف الزامی ندارد، اگر عبد به این خبر واحد عمل کند، استحقاق عقاب ندارد؛ با اینکه مولا در واقع تکلیف الزامی داشته. این یعنی اینکه عرف عقلا، حق اطاعت مولای عرفی را محدود به حدود وصول می داند؛ ولو وصول به خبر واحد باشد؛ یعنی اگر خبر واحد آمد و گفت تکلیفی نیست، می گویند اینجا دیگر مولا حق اطاعت ندارد؛ اگر چه تکلیف الزامی واقعی داشته باشد. به عبارت دیگر، در اینجا، حق اطاعت مولا را محدود می کنند و می گویند مولا نسبت به نسبت به تکلیف الزامی که خبر واحد برخلافش آمده باشد، حق اطاعت ندارد.

سوال یکی از شاگردان: حتی اگر خبر واحد ظنی باشد؟

پاسخ استاد: اصلاً فرض بحث ما خبر واحد غیر علم آور است. خبر واحدی که علم آور باشد، خارج از دایره بحث ماست کلاً. خب چون علم آور است، از باب حجیت علم، حجیت قطع و حجیت اطمینا، حجت است. این که می گوئیم تعبد، برای همین نکته است. می خواهیم بگوئیم تعبد وجود دارد؛ یعنی نه برای اینکه این خبر واحد علم آور است، می گوئیم حجت است؛ بلکه برای اینکه خبر واحد، خبر واحد است. یعنی عقلاً چنین ظنی که ظن خبری باشد را ترتیب اثر می دهند و آن را به منزله علم می دانند؛ اگر چه علم نیست.

بنابراین نکته اصلی در این سیره عقلایی، همان حق الطاعة ای است که برای مولا بر عهده عبد قرار می گیرد و این حق الطاعة محدود به مواردی دانسته می شود که خبر واحدی برخلاف آن وجود نداشته باشد؛ یا به عبارت دیگر ترخیصی که برخلاف تکلیف الزامی نباشد، از طریق خبر واحد به عبد نرسیده باشد.

مانند همین نکته دقیقاً در رابطه بین مولای حقیقی و عبد نیز وجود دارد؛ یعنی اگر نکته اصلی در سیره عقلایی که بین عقلا در مورد موالی عرفی مطرح است، حق الطاعة باشد، این نکته به شکل قوی تر و شدیدتر در هر دو طرف رابطه در مولای حقیقی و عبد او نیز وجود دارد. چراکه مولای حقیقی دارای حق الطاعة است؛ اما این حق الطاعة به شیوه ای خاص محدود می شود؛ یعنی اگر خبر واحدی از تکلیف الزامی او خبر دهد، در این صورت عقل حکم می کند که عبد مستحق عقاب هنگام مخالفت خواهد بود و اگر خبر واحدی بیاید و حکم به عدم تکلیف الزامی دهد، در اینجا عقل حکم می کند که مولا، حق اطاعتی ندارد. به عبارت دیگر، حق اطاعت مولا، محدود به جایی است که اماره خبریه - ولو ظنیه باشد - دال بر عدم وجود تکلیف الزامی نباشد.

به عبارت دیگر، حق اطاعت مولا در محدوده‌ای تعریف می‌شود که خبر ظنی یا خبر ثقه‌ای مبنی بر عدم تکلیف الزامی وجود نداشته باشد. اگر خبر ظنی‌ای مبنی بر تکلیف الزامی (مثلاً از طریق خبر ثقه) ارائه شود، یا اگر خبر ثقه‌ای با موضوع عدم تکلیف الزامی بیاید و اعلام کند که مولا تکلیفی ندارد، حتی اگر در واقعیت تکلیف الزامی وجود داشته باشد، عقل در اینجا برای مولا حق اطاعتی قائل نمی‌شود. بازگشت این نکته به این است که حق الطاعة، مولا محدود به حدود عدم وجود خبر واحد یا عدم اخبار واحد ثقه از عدم تکلیف الزامی است.

اشکال بر استدلال به سیره بین موالی و عبید

اگر این نکته را بپذیریم که حق الطاعة مولا به این شکل محدود می‌شود، این موضوع در مورد مولای حقیقی نیز قطعاً صادق است. این نکته به حکم عقل باز می‌گردد؛ یعنی اگر بخواهیم بر اساس این نکته در سیره مبتنی بر رابطه مولا و عبد استدلال کنیم، بر اساس حکم عقل استدلال می‌کنیم و می‌گوییم عقل حکم می‌کند که اگر خبر واحدی از تکلیف الزامی خبر دهد، در این صورت حق الطاعة مولا بر عهده عبد قرار می‌گیرد؛ اما اگر خبر واحدی از عدم تکلیف الزامی خبر دهد، در اینجا دیگر حق الطاعة مولا بر عهده عبد نخواهد بود و حق الطاعة مولا، محدود می‌شود و شامل مواردی که خبر واحد دال بر عدم تکلیف الزامی است، نمی‌گردد و از ابتدا محدود و مضیق است و تنها در حدودی اعمال می‌شود که خبر ظنی یا خبر ثقه‌ای دال بر عدم تکلیف الزامی وجود نداشته باشد.

بنابراین برگشت این نوع سیره نیز به حکم عقل است؛ زیرا اگر در این سیره نکته‌ای وجود داشته باشد که بتوان آن را به مولا و عبید حقیقی سرایت داد، همان حکم عقل است که بیان شد و هنگامی که نکته این سیره عقلایی، حکم عقل است، معلوم می‌شود اصل دلیل، حکم عقلی بر این است که حق الطاعة مولا، در مواردی که خبر واحد از تکلیف الزامی خبر بدهد، بر عهده عبد است و در مواردی که از عدم تکلیف الزامی خبر بدهد، حق الطاعة مولا، شامل این مورد نمی‌شود.

تقریب دیگر برای استدلال به سیره بین موالی و عبید

در اینجا می‌توان تقریبی ارائه داد که از طریق آن بتوان سیره عقلایی موجود بین عبید و موالی عرفیه را به عنوان حجت قرار داد، بدون اینکه این امر به حکم عقل بازگردد؛ به این صورت که به نوعی از اطلاق مقامی استدلال نمود.

توضیح اینکه: اگر قائل شویم بین موالی و عبید عرفی، چنین رابطه احتجاجی برقرار است. هنگامی که چنین سیره‌ای که بین عقلا رایج باشد، موجب می‌شود که متشرعه و مکلفین، در مواجهه با تکالیف الهی نیز بر اساس این سیره عمل کنند؛ زیرا این سیره‌ای است که بین عقلا جاری است و متشرعه نیز این سیره را - نه از باب حکم عقل - به رابطه میان خودشان و مولای حقیقی تعمیم می‌دهند؛ زیرا چنین سیره‌ای در بین عقلا بین موالی و عبید عرفی جاری است.

در این شرایط، اگر شارع با این روند موافق باشد، که مطلوب حاصل است؛ اما اگر مخالف باشد، باید به صراحت این سیره را رد کند. عدم رد شارع از این سیره، نوعی اطلاق مقامی سکوتی را ایجاد می‌کند؛ یعنی سکوت معصوم در برابر چنین سیره‌ای، موجب می‌شود که متشرعه، این سیره را در رابطه بین مولای حقیقی و بندگان نیز جاری بدانند. اگر شارع مخالف باشد، باید آن را به وضوح رد کند؛ زیرا این سیره عقلایی، سیره بین‌ای بین عقلاست. در صورت عدم رد روشن و بین، نوعی اطلاق

مقامی سکوتی خواهد بود که در نتیجه این سکوت، نوعی ظهور برای عرف به وجود می آید که شارع، این سیره را قبول دارد. ملاک این ظهور، همان اطلاق مقامی است.

تفاوت بین اطلاق مقامی و اطلاقات حکمی در این است که در اطلاق حکمی، فرض بر این است که لفظ از سعه و گستردگی معنایی برخوردار است و اگر مولا قیدی را اراده نکرده باشد، باید آن را به صورت صریح بیان کند. بنابراین، اگر مولا قیدی را ذکر نکرده باشد، این سکوت نشان دهنده اراده اطلاق است.

اما نوع دیگری از اطلاق وجود دارد که اطلاق عملی است. در این حالت، مولا ممکن است لفظی به کار برد یا عملی انجام دهد که به خودی خود ظهور در اطلاق دارد. اگر این ظهور در اطلاق مورد نظر مولا نباشد، بر شارع لازم است که این ظهور را با بیان قید یا توضیحی رفع کند؛ حتی اگر این رفتار، رفتاری کلامی نباشد و صرفاً عملی یا سکوت باشد. سکوت نیز نوعی رفتار عملی محسوب می شود. سکوت در برابر یک سیره عقلایی راسخه و روشی که در میان عقلای جامعه به صورت پایدار و مستمر جریان دارد، می تواند ظهور در رضایت شارع داشته باشد. اگر شارع از این سیره راضی نباشد، باید با بیان صریح، عدم رضایت خود را نشان دهد. اگر شارع در چنین مواردی سکوت کند، این سکوت ظهور در تأیید و تقریر آن سیره دارد.

با این تقریب، می توان استدلال کرد که این نوع از سیره عقلایی می تواند دلالت بر حجیت خبر داشته باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین